

نوشته های "تاریخی" و "خصوصی" اعتماد السلطنه

میرزا محمد حسن خان مقدم مراغه ای، معروف به اعتماد السلطنه، مانند پدر خود میرزا علی خان، اعتماد السلطنه اول، که فرمان قتل امیر کبیر را به کاشان برد و آن را اجرا کرد

از رجال عصر ناصری و از مهم ترین تاریخ نویسان زمان خود بود و اگر چه مردی محافظه کار و از تجدد خواهی بسیاری از معاصران خود، از جمله میرزا فتح علی آخوند زاده و میرزا آقا خان کرمانی، بیگانه بود، اما به اعتبار تلقی ویژه ای که از "نوشتن" پیدا کرده بود، توانست شکافی ژرف در سد سکندر سنت تاریخ نویسی کهن ایرانی ایجاد کند. اعتماد السلطنه را به اعتبار نوشته هایی مانند الماثر والاثر و مراه الیلدان، در وقایع تاریخ ناصری، و صدراالتواریخ، در تاریخ صدراعظم های دوره قاجار، می توان تاریخ نویس رسمی عصر ناصری دانست، اما به نظر می رسد که در همان زمان شکافی میان تاریخ نویسی رسمی و دریافتی غیر رسمی از دگرگونی های کشور، که حتی به تدریج در میان درباریان و کارگزاران بلند پایه رواج پیدا میکرد، آشکار شده بود. نخست، در عصر ناصری، نطفه آگاهی نوآیینی که در دارالسلطنه تبریز به دنبال شکست ایران در جنگهای ایران و روس بسته شده بود، در ذهن برخی از رجال بارور شد و نه تنها تجدد خواهان و اصلاح طلبانی به تجربه های نویی در فهمیدن و شیوه نوشتن روی آوردند، بلکه آن آگاهی نوآیین در میان رجال محافظه کار نیز شیوعی بی سابقه پیدا کرد. در واقع، در عصر ناصری شکافی بی سابقه در وحدت انسجام اجتماعی ایران پیدا شده بود که از مهم ترین پی آمدهای آن پدیدار شدن شکافی در باورهای سنتی ایرانیان در باره سیاست، جامعه و تاریخ بود. تا نیمه های عصر ناصری، در شرایط نظام های خود کامه، حوزه خصوصی در حیات اجتماعی ایرانیان، به طور عمده، بپیوندی با مناسبات اجتماعی و سیاسی نداشت، اما در این دوره، در بیرون حوزه عمومی که بطور عمده انباشته از ایدئولوژی سلطنت مستقل بود، جایی برای حوزه خصوصی در پیوند آن با مناسبات اجتماعی باز شد. نوشتن خاطرات یا یادداشت های روزانه که در عصر ناصری رواج پیدا کرد، از نشانه های پدیدار شدن چنین حوزه ای بود که حتی کارگزاران نظام سیاسی، اگر چه در قلمرو حوزه عمومی جرات نمی کردند در بنیان مشروعیت نظام سیاسی و خود کامگی تردیدی به خود راه دهند. یا تردیدی در بنیان آن نداشتند. توانستند تردید های خود را در خلوت حوزه خصوصی بیان کنند. میرزا محمد حسن خان اعتماد السلطنه یکی از نمونه های جالب توجه این وضع نویی است که در آن، حوزه خصوصی به مکانی برای تکوین شخصیت فرد و بسط آزادی های فردی تبدیل شد. بدین سان، با ایجاد این شکاف در وحدت نظام خود کامه، شخصیت فرد به حضور او در فضای سیاسی خود کامه فرو کاسته نمی شد، بلکه فضایی باز شده بود که فردیت شخص در آزادی های که حوزه خصوصی در پیوند با مناسبات اجتماعی به وجود آورده بود، در درون بیرون حوزه عمومی نظام خود کامه تکوین پیدا می کرد. اعتماد السلطنه، در اشاره ای به پدیدار شدن این حوزه خصوصی و این که او می تواند نا گفته های در بار ناصرالدین شاه را در خلوت شبانه حوزه خصوصی که بپیوندی با حوزه عمومی پیدا کرده بود بنویسد، نوشت: "آن چه را جرات ندارم به زبان بگویم، می نویسم". اعتماد السلطنه، با تجربه ای که از تاریخ نویسی رسمی درباری داشت، به این نکته التفات پیدا کرده بود که تاریخ رسمی، تاریخ راستین نیست و اگر چه می توان چنین تاریخی را تدوین کرد، اما نمی توان آن را تاریخ خواند. از این رو اعتماد السلطنه روز نامه خاطرات را هم چون کوششی در جهت این تاریخ نویسی غیر رسمی و برای جانشین کردن آن به تاریخ رسمی و در خلوت شبانه می نوشت تا مطالبی را که جرات گفتن آن را نداشت، بر قلم خود جاری کند. مورد اعتماد السلطنه از این حیث جالب توجه است که او یکی از تاریخ نویسان بزرگ عصر ناصری به شمار می آمد و از نظر سیاسی از هواداران سلطنت مطلقه ناصری بود، اما روز نامه خاطرات او که در حوزه خصوصی خانه او نوشته شده، افزون بر این، بخشی از آن خاطرات را او "تفریوخانم عیال" اشرف السلطنه که از نوادگان فتح علی شاه بود، "تحریر" می کرد، از این حیث دارای اهمیت است که مبین شکافی ژرف است که میان دو ساحت نظرات رسمی عمومی و دیدگاه های خصوصی افراد پیدا شده بود. تناقض هایی که میان نوشته های تاریخی و خصوصی اعتماد السلطنه وجود دارد، هم چون نشانه هایی از ایجاد شکاف در نظام تاریخ نویسی در دوره ای است که در آن، تاریخ نویسی کهن، اگر چه هنوز ادامه داشت، اما به لحاظ تاریخی دوره آن به سر آمده بود و اعتماد السلطنه تاریخ نویس این دوره گذار از شیوه های تاریخ نویسی کهن به روش های جدید آن بود. گذار از آن شیوه های کهن به روش های تاریخ نویسی جدید نیازمند ذهن وزبانی نوآیین بود، اما اعتماد السلطنه، به عنوان تاریخ نویس، آغاز گر چنین تاریخی نبود. از سویی او به فراست، دریافته بود که دوره تاریخ نویسی کهن به سر آمده است، اما از سوی دیگر، رویکرد او به نظام خود کامه از محدوده باور های سنتی فراتر نمی رفت. در عصر ناصری دیری بود تا این بحران آغاز شده بود و بویژه در نیمه دوم آن دوره نیز بحران ژرفی بیشتری پیدا کرد. نقش اعتماد السلطنه، به عنوان تاریخ نویس دوره ژرف تر شدن بحران در شرایطی که نظام خود کامه امکان ظاهر شدن به آن نمی داد، انتقال بحران از بیرون به درون - به تعبیر دیگری، از "روز" به "شب" - بود. تردیدی نیست که در این شکاف میان درون و بیرون تکوین تاریخ نویسی جدید امکان پذیر نبود و از این رو، در واقع، در داخل ایران، تاریخ نویسی در مهاجرتی از حوزه عمومی به حوزه خصوصی تکوین پیدا کرد و از آن جا که تاسیس تاریخ نویسی جدید جز در پیوند با تکوین آگاهی ملی امکان پذیر نیست، اعتماد السلطنه آن تاریخ را به صورت روز نامه خاطرات و خوابنامه تدوین کرد. نقش مهاجرت های ایرانیان در تکوین آگاهی جدید آنان اساسی بود و مهم ترین تجربه ها در تاریخ نویسی، و نیز در ایجاد زبان نوآیین نثر نویسی و شکل دادن به ترجمه رمان، به عنوان تجربه های نو در تجدد خواهی، در میان مهاجران صورت گرفت. تکوین آگاهی ملی نوآیین، و استوار شدن شالوده آن، نیازمند وجود حوزه عمومی پایداری بود که با الزامات عصر ناصری سازگار نبود، در حالی که ایرانیان مهاجر توانستند مکان تکوین آگاهی ملی را به نوعی به حوزه عمومی که در بیرون نظام خود کامه ایجاد شده بود، انتقال دهند. حتی می توان گفت که انتقال وجوهی از تجدد خواهی به درون کشور از طریق کسانی مانند امین الدوله صورت گرفت که بپیوندی با حوزه عمومی بیرون کشور داشتند. آخوند زاده، طالبوف تبریزی، ملکم خان، میرزا حبیب اصفهانی، زین العابدین مراغه ای و میرزا آقا خان کرمانی توانستند در حوزه عمومی مهاجرت، گام هایی در جهت تکوین ذهن جدید و تدوین زبان نوآیین آن بردارند، اما برای اعتماد السلطنه، که تاریخ نویس آن "بساط کهنه" بود، مانع در انداختن "طرح نو" مفقود و مقتضی آن، موجود نبود. اعتماد السلطنه، به خلاف امین الدوله، که پیوسته دوستی خود با مهاجرین را پاس می داشت و بپیوندی با استوار با برخی از آنان بر قرار کرده بود، به رغم سابقه معرفتی که با ملکم خان داشت، "مدت ها بود که از پولیتیک او اعتذار جسته بود" و "این معلم و مرشد" خود را "قدری دیوانه می دانست". این نکته در مورد اعتماد السلطنه شایان تأمل است که او، به هر حال، به رغم این که مناسبات حسنه ای با تجدد خواهان و تجدد خواهی نیمه دوم فرمانروایی ناصر الدین شاه نداشت، اما به اعتبار شکافی که در بنای تاریخ نویسی کهن ایرانی ایجاد کرد، در تکوین تاریخ نویسی جدید در ایران جایگاهی ارجمند دارد. مکتب تبریز و مبانی تجدد خواهی جواد طباطبایی چاپ 1392 - فصل چهارم

[audio:http://goftar-berlin.de/wp-content/uploads/2017/06/2017-05-20.mp3]